

مقاله تشریح نقش قومیت در مالزی با تأکید بر عمل متقابل طبقه و قومیت در پویش کشورسازی است. مالزی کشوری چندقومیتی است که مهاجران بسیاری از چین و جنوب آسیا به وسیله استعمارگران انگلیسی به این کشور آورده شده‌اند. در سال ۱۹۹۷ جمعیت این کشور بیش از ۲۱ میلیون نفر بود. ۶۰٪ این جمعیت مالایایی، ۳۲٪ چینی، ۷٪ هندی و پاکستانی و تامیلی و ۱٪ را بومیان تشکیل می‌دادند. اکثریت مالایاییها مسلمان هستند که جمعیت آنان در سال ۲۰۰۰ برابر ۱۲/۳ میلیون نفر می‌شد. جمعیت مذاهب دیگر در همین سال به ترتیب: بودایی ۲/۴ میلیون، مذهب سنتی چینی ۷/۲ میلیون، هندوها ۱/۳۶ میلیون و مسیحیان ۱/۹۴ میلیون نفر بوده است.

قومیت و طبقه در مالزی^۱

نویسنده: لون اچ لیو^۲

هدف از این مقاله تشریح نقش قومیت در مالزی با تأکید بر عمل متقابل طبقه و قومیت در پویش کشورسازی است. مالزی کشوری چندقومیتی است که مهاجران بسیاری از چین و جنوب آسیا به وسیله استعمارگران انگلیسی به این کشور آورده شده‌اند. در سال ۱۹۹۷ جمعیت این کشور بیش از ۲۱ میلیون نفر بود. ۶۰٪ این جمعیت مالایایی، ۳۲٪ چینی، ۷٪ هندی و پاکستانی و تامیلی و ۱٪ را بومیان تشکیل می‌دادند. اکثریت مالایاییها مسلمان هستند که جمعیت آنان در سال ۲۰۰۰ برابر ۱۲/۳ میلیون نفر می‌شد. جمعیت مذاهب دیگر در همین سال به ترتیب: بودایی ۲/۴ میلیون، مذهب سنتی چینی ۷/۲ میلیون، هندوها ۱/۳۶ میلیون و مسیحیان ۱/۹۴ میلیون نفر بوده است.

1. "Ethnicity in Asia", Edited by Mark Selden, publisher: Routledge Curzon Taylor & Francis Group, 2003, ISBN 0415-25816-2 (hbk), Canada & USA.

2. Leong H. Liew

تاریخچه

کمپانی هند شرقی در قرن هجدهم با هدف ایجاد پایگاههای نظامی و تجاری برای هدایت تجارت پرارزش چین به این منطقه پا گذاشت. با توجه به بی میلی مالایاییها نسبت به کار کردن با دستمزد پایین در خارج از دهکده‌های خود، استعمارگران انگلیس اجازه دادند که ابتدا چینیه‌ها و سپس هندیها به این منطقه مهاجرت کنند. چینیه‌ها بیشتر در استخراج معدن و هندیها در کشاورزی جذب شدند. علت تقسیم نژادی کار این بود که چینیه‌ها ترجیح می‌دادند در معادن قلع که با سرمایه چینیه‌ها اداره می‌شد و در نتیجه از نظر فرهنگی محیطی آشنا بود، کار کنند. در برابر، مزرعه‌داران انگلیسی مایل بودند که کارگران فرمانبردار تامیلی را که از تجربیات قبلی شان در سیلان و هند با آنان آشنا بودند، به کار گیرند. استعمارگران، دهقانان مالایایی را به عنوان تولیدکنندگان برنج ارزان مورد نیاز کارگران غیرکشاورز، به حساب می‌آوردند. یکی از ناگوارترین نتایج این سیاست ایجاد نارضایتی در میان مالایاییهای محلی بود که، به استثنای نخبگان شان، معمولاً بسیار فقیرتر از همسایه‌های مهاجر خویش بودند، امری که به ناچار به تنشهای نژادی انجامید.

جنگ جهانی دوم

از آنجا که جنگ جهانی دوم به آسیا کشیده شده، در سیاستهای داخلی مالایا تأثیر زیادی کرد. یکم، در اثر شکست انگلیس از ژاپن، افسانه برتری سفیدپوستان از میان رفت و در مبارزات ضداستعماری پس از جنگ اعتماد به نفس بیشتری به مالایاییها داد. دوم، سیاستهای ژاپن شکاف نژادی را در مالایا بیشتر کرد.

ژاپن، از اختلافات فرقه‌ای میان مالایاییها سوءاستفاده کرد. از آنجا که چین و ژاپن در حال جنگ بودند، چینیه‌ها در مالایا در اثر رفتار ناشایست ژاپنیه‌ها انگشت‌نما شده بودند. ژاپن کوشید قدرت سلاطین (حکام

مالایایی) و فرقه‌گرایی را که هرگونه وفاداری به دولت انگلیس را ریشه‌کن می‌کرد، حفظ کند. وضعیت هندیه‌ها مقداری بهتر بود. بسیاری از آنان برای سربازی به مرزهای برمه فرستاده شدند. با وجود این، ژاپن که مایل بود از موج ناسیونالیسم هندی علیه استعمارگران انگلیسی استفاده کند، تأسیس جامعه هند مستقل و ارتش ملی هند را در مالایا تشویق کرد. ارتش کمونیستی ضدژاپنی مالایایی و چینی بیشترین نقش را در هدایت مقاومت علیه اشغال ژاپن‌ها بازی کرد. پس از تسلیم ژاپن، حزب کمونیست مالایا و ارتش کمونیستی ضدژاپنی، برای چند ماه کنترل کشور را در دست داشتند و از کسانی که با ژاپن‌ها همکاری کرده بودند (بیشتر آنها مالایایی بودند) انتقام گرفتند. رویدادهای بالا، تأثیرات فراموش نشدنی بر اکثر مسلمانان مالایایی بر جای گذاشت. برای نمونه، گروهی از مبارزان ضدژاپنی، تعدادی خوک را در یک مسجد روستایی سر بریدند و پس از آن مالایایی‌ها مجبور شدند در جشن و پایکوبی آنان شرکت کنند.

درگیری‌های پس از استقلال

پس از بازگشت انگلیس به مالایا، حزب کمونیست مالایا به خاطر همکاری با متفقین علیه ژاپن‌ها، قانونی شناخته شد. آنها همچنین به چین‌ها نیز به خاطر مقاومت علیه ژاپن پاداش دادند. همزمان در انگلیس علیه مالایایی‌ها و سلاطین آنها به خاطر همکاری با ژاپن‌ها، دشمنی وجود داشت. در نتیجه اداره مستعمرات در لندن کوشید اصلاحاتی را در قانون اساسی مالایا وارد کند.

این اصلاحات دارای دو بخش متمایز بود. یکم، قرار شد دولتهای محلی و چند مهاجرنشین، زیر چتر دولت مرکزی اتحادیه مالایا قرار گیرند. سنگاپور که جمعیت چینی زیادی داشت به عنوان مستعمره‌ای جدا از اتحادیه مالایا، تحت فرمان انگلیس قرار گرفت. هدف این بود که

اکثریت جمعیت اتحادیه از مالایایی‌ها تشکیل شود. دوم، پیشنهادهای اصلاحی برای حذف امتیازات ویژه مالایایی‌ها که در رابطه با حقوق شهروندی بود، ارائه شد. بر پایه این پیشنهادهای، غیرمالایایی‌ها نیز از حقوق برابر شهروندی بهره‌مند می‌شدند.

سلاطین و مالایایی‌ها با اصلاحات بالا مخالفت کردند. بسیاری از مالایایی‌ها باور داشتند که اتحادیه مالایایی حق حاکمیت سلاطین را که نمادی از جامعه و تأییدی بر این که مالایا کشور مالایایی‌هاست، نابود می‌کند. افزون بر این، اتحادیه مالایا بسیاری از غیرمالایایی‌ها را از حقوق شهروندی بهره‌مند می‌ساخت و بدین ترتیب هر اقدامی در جهت خودمختاری، بی‌شک منجر به تقسیم قدرت سیاسی میان مالایایی‌ها و غیرمالایایی‌ها می‌شد.

مخالفت مالایایی‌ها دولت انگلیس را وادار به ترک اتحادیه مالایا کرد. اما آنها مایل نبودند که دو هدف اصلی شان مبنی بر ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و امکان شهروندی برای همگان را به منظور تشویق مالایایی شدن گروه‌های قومی گوناگون در سرتاسر کشور، فراموش کنند. نتیجه این کوششها امضای توافق‌نامه فدراسیون مالایا در سال ۱۹۴۸ بود که شامل ۹ دولت محلی و ۲ مهاجرنشین پنانگ و ملاکا بدون شرکت سنگاپور می‌شد. این توافق‌نامه حق رأی دادن را برای همگان پس از دریافت شهروندی در نظر می‌گرفت. بدین ترتیب انگلیسی‌ها به دو هدف خود رسیدند. توافق‌نامه مزبور برای مالایایی‌ها نیز مهم بود زیرا موفقیت ویژه آنان را به رسمیت می‌شناخت. افزون بر این، فدراسیون مزبور شرط دریافت شهروندی را ۱۵ سال اقامت در این کشور، بر خلاف ۵ سال که از سوی اتحادیه مالایا درخواست شده بود، و تکلم به زبان مالایایی یا انگلیسی تعیین کرده بود.

توافق نامه بالا با مخالفت گسترده غیرمالایاییها روبه رو شد زیرا حقوق ویژه ای را برای مالایاییها در نظر می گرفت. اتاق تجارت چینیا احساس کرد که مخالفت با ورود سنگاپور به فدراسیون، سبب تضعیف موقعیت آنان در این تشکیلات خواهد شد. کنگره مالایاییهای هندی تبار که در سال ۱۹۴۶ از سوی هندیهای بورژوا تأسیس شده بود نیز با تشکیل این فدراسیون مخالفت کرد. اتحادیه های کارگری که تحت کنترل حزب کمونیست مالایا بودند و با گسترش ائتلاف علیه فدراسیون تعداد اعضای آنها به طور روزافزونی افزایش می یافت نیز از مخالفان دیگر این فدراسیون بودند. در جواب این مخالفتها، دولت انگلیس به سرکوب روی آورد. حزب کمونیست غیرقانونی اعلام شد و اعضای اتحادیه های کارگری، بسیاری از آنان بدون محاکمه، زندانی شدند.

حالت اضطراری سالهای ۶۰-۱۹۴۸

در حالی که آتش جنبشهای ضد استعماری در آسیا و افریقا زبانه می کشید، حزب کمونیست با اعلام مبارزه مسلحانه علیه انگلیسیها عکس العمل نشان داد. این قیام محکوم به فنا بود زیرا این حزب، هدفهای متناقضی را دنبال می کرد. از یک سو با مبارزه برای خواسته های کارگران در شهرها سرمایه داران مالایایی چینی تبار، هندی و انگلیسی و در نهایت دولت انگلیس را به وحشت انداخت، از سوی دیگر با دفاع از منافع غیرمالایاییها، روشنفکران چپ مالایایی و مهمتر از آن روستاییان مالایایی را سرخورده کرد. در نتیجه، عملیات ضد شورشی انگلیس علیه هواداران حزب کمونیست در شهرها و مزارع با استفاده از تناقضات در مواضع این حزب، مؤثر واقع شد و در سال ۱۹۶۰ به پیروزی رسید.

مبارزات کمونیستها به اجرای طرح واگذاری استقلال به مالایا سرعت بخشید. اعطای استقلال سبب انزوای حزب کمونیست می شد زیرا مالایا،

خط مشی ضد استعماری را ترک می کرد و سرانجام منافع انگلیس دست نخورده باقی می ماند. انگلیس برای رودررویی با حزب کمونیست به سلطانهای محلی و محافظه کاران پروبال داد و از نخبگان هندی و چینی به عنوان محافظان منافع اقتصادی انگلیس در کشور مستقل مالایا پشتیبانی کرد.

انگلیس تشکیل سازمانهای غیر کمونیستی چینی را برای خنثی کردن فعالیتهای حزب کمونیست تشویق کرد. در سال ۱۹۴۹، شانزده سرمایه دار قدرتمند چینی تبار، سازمان مالایایی چینیا را تأسیس کردند. در تمام مدت اضطراری، این سازمان استعمارگران را در جابه جایی غصبی نشینان چینی به «روستاهای تازه» به منظور تضعیف حزب کمونیست، یاری رساند. این سازمان همچنین استخدام چینی تباران را در نیروهای نظامی پلیس تسهیل کرد و دست به تبلیغات ضد کمونیستی زد. از اقدامات دیگر این سازمان، ایجاد و گسترش خدمات اجتماعی و فرهنگی در جامعه چینی تباران مالایایی بود... با سرکوب حزب کمونیست، سازمان بالا به تشکیلات چالش ناپذیر در میان چینی تباران درآمد.

در پی تلاشهای سازمان مالایایی چینیا برای یافتن متحد مالایایی، این سازمان به تشکیلات ملی مالایایی متحد نزدیک شد زیرا این تشکیلات نه تنها بزرگترین حزب در جامعه مالایایی بود بلکه رهبران ملی هر دو تشکل که تربیت شده مدارس انگلیسی زبان بودند، دارای اندیشه های ضد کمونیستی، گرایشهای سیاسی لیبرالی غربی و طرفداری از نظام سرمایه داری بودند. پس از آن سازمان مالایایی چینیا، تشکیلات ملی مالایایی و کنگره هندیهای مالایا متحد شدند و در سال ۱۹۵۵ در اولین انتخابات این کشور به قدرت رسیدند.

پس از مذاکرات اتحادیه با دولت انگلیس، این کشور در سال ۱۹۵۷ به استقلال رسید. مهمترین شرایط در مذاکرات استقلال به قرار زیر بود:

- قانون اساسی از امتیازات ویژه مالایاییها پاسداری خواهد کرد.
 - اسلام دین رسمی کشور خواهد بود.
 - امتیازات سلطانه‌های محلی حفظ خواهد شد.
 - مالایایی و انگلیسی تنها زبان رسمی کشور خواهد بود.
 - به کلیه کسانی که پس از سال ۱۹۵۷ متولد شده‌اند، شهروندی اعطا خواهد شد.

سیاستهای پس از استقلال در سالهای ۶۳-۱۹۵۷

اداره موفقیت‌آمیز مالایا پس از استقلال، مدیون کفایت رهبران ائتلاف به ویژه تشکیلات ملی اتحاد مالایاییها بود که توانستند طرفداران حوزه نفوذ خویش را متقاعد به پیروی از مواد قانون اساسی کشور از جمله اعطای حقوق شهروندی به غیرمالایاییها در ازای به رسمیت شناخته شدن موقعیت ویژه مالایاییها، نمایند. دولت تازه، کشور را با کفایت اداره کرد اما موقعیت‌اش به زودی فرسوده شد. درحالی‌که چینی‌تبارها با صدای بلند خواهان حقوق برابر به ویژه در زمینه زبان و آموزش بودند، مالایاییها احساس می‌کردند که اعطای حقوق ویژه آنان که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، به کندی صورت می‌گیرد.

احزاب چپ‌گرای غیرکمونیست، مانند حزب کارگران مالایا (با اکثریت غیرمالایاییها) و حزب مردم مالایا یا مخالفان مسلط درون اتحادیه را تشکیل می‌دادند. با وجودی که هر دو حزب دارای گرایشهای چپ بودند اما در مورد موضوع حساس حقوق ویژه مالایاییها اختلاف نظر داشتند. چپ مالایا بر جایگاه تاریخی ویژه مالایاییها صحه می‌گذاشت اما حزب کارگر بر برابری حقوق کلیه اقلیتها پا می‌فشرد. حتی با وجودی که هر دو در یک جبهه سوسیالیستی با هم ائتلاف کردند، اما هیچ‌گاه موقعیت سیاسی اتحادیه حاکم را در میان رأی‌دهندگان مورد تهدید قرار

ندادند. سیاستهای فرقه‌ای بر سیاستهای مطرح شده در دوران استقلال حاکم شد و مسائل طبقاتی کمرنگتر گردید.

تشکیل مالزی

در آغاز دهه شصت، انگلیس با مسئله استقلال سنگاپور، بورنیوی شمالی، صباح و ساراواک روبه‌رو شد. انگلیس احساس کرد که استقلال سنگاپور با توجه به قدرت تشکلهای چپ، این کشور را در مواجهه با سیاستهای براندازی کمونیستها آسیب‌پذیر خواهد کرد. گزینه ادغام این کشور در مالایا می‌توانست معادلات فرقه‌ای، از نظر تعداد جمعیت در مالایا را به هم ریزد. در سال ۱۹۵۷، جمعیت مالایاییها ۴۹ درصد و جمعیت چینیها تنها ۳۸ درصد بود اما با پیوستن جمعیت سنگاپور به این کشور، این نسبت به ۴۳ درصد مالایایی و ۴۴ درصد چینی می‌رسید. انگلیس همچنین باور داشت که استقلال بورنیو، صباح و ساراواک نیز آنها را در معرض خطر کمونیسم قرار دهد زیرا در همسایگی آنان حزب کمونیست اندونزی بسیار فعال بود. در نتیجه انگلیس تصمیم گرفت که تمام کشورهای بالا را در فدراسیون مالزی متحد کند.

سرانجام دولت نفت‌خیز بورنیو به این فدراسیون نپیوست زیرا سلطان این کشور که یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود، می‌ترسید که قدرت و درآمد خود را در برابر دولت مرکزی در مالایا از دست دهد. سنگاپور به فدراسیون پیوست اما در سال ۱۹۶۵ آن را ترک کرد. این بیشتر به خاطر این بود که نخست‌وزیر سنگاپور خواستار حقوق برابر برای مالایاییها و غیرمالایاییها بود. تشکیلات ملی اتحاد مالایاییها این موضوع را به عنوان چالشی در برابر اقتدار مالایا تعبیر کرد، درحالی‌که دو حزب دیگر اتحادیه از ترس از دست دادن نفوذ خود در میان غیرمالایاییها، با آن مخالفت کردند.

پافشاری بر ناسیونالیسم مالایا

جدایی سنگاپور از مالزی، کوششهایی را که برای لغو حقوق ویژه مالایاییها صورت می‌گرفت، پایان بخشید. در انتخابات سال ۱۹۶۹، مالزی شاهد یکی از مصمم‌ترین مبارزات احزاب مخالف چینی‌تبار برای به دست آوردن حقوق برابر مالایاییها بود و آنها به موفقیت‌های بی‌سابقه‌ای دست یافتند. اتحادیه، اکثریت دوسومی خویش را در پارلمان فدرال از دست داد و در نتیجه از توان تغییر قانون اساسی به دلخواه خود، محروم شد.

موقعیت انتخاباتی مخالفان غیرمالایایی سبب ترس و خشم بی‌سابقه مالایاییها شد. افزون بر این، صبر مالایاییها به خاطر عدم بهبود رفاه اقتصادی و کندی اجرای همگانی کردن زبان مالایایی در سطح کشور، لبریز شد. در نتیجه در سال ۱۹۶۹ شورشهای نژادی خونینی روی داد. بدترین صحنه در پایتخت کشور کوالالامپور بود که ۲۰۰ نفر کشته برجای گذاشت. گروهی از جوانان تلاش کردند که نخست‌وزیر کشور را که به باور آنان رفتاری ملایم با غیرمالایاییها داشت، تغییر دهند.

شورشهای سال ۱۹۶۹ به غیرمالایاییها ثابت کرد که مالایاییها، با توجه به پشتیبانی نظامی نیرومند کشور، از قدرت سیاسی بی‌چون و چرایی برخوردارند. شورشهای مزبور و رویدادهای پس از آن، از آغاز روند قبضه کردن قدرت به وسیله تشکیلات ملی اتحاد مالایا خیر داد. در سپتامبر سال ۱۹۷۰، تونکا عبدالرحمان نخست‌وزیر کشور استعفا داد و معاونش به نام تون عبدالرزاق جای وی را پر کرد.

در سال ۱۹۷۱، دولت طرح «سیاست فرهنگی ملی» را ارائه داد. نکته اساسی در این طرح چنین بود که، گرچه عناصر زبینه فرهنگیهای غیربومی می‌توانند پذیرفته شوند اما سیاستهای فرهنگی باید بر پایه فرهنگی بومی (اسلام) استوار باشد. با این حال این سیاست به روشنی

فرهنگ مالایایی را در مرکز قرار داد و به فرهنگ، مذهب و آداب و رسوم قومیت‌های دیگر کم‌توجهی کرد.

مهمترین سیاست ارائه شده از سوی دستگاه رهبری جدید، سیاست اقتصادی نوین کشور بود که بهبودی وضع اقتصادی مالایاییها را در نظر داشت. این سیاست اقتصادی، برنامه بیست ساله ۹۰ - ۱۹۷۱ جاه طلبانه‌ای بود که هدفهای زیر را دنبال می‌کرد:

- تجدید سازمان جامعه مالزی به منظور تصحیح نابرابریهای اقتصادی و حذف رابطه نژاد و فعالیت‌های اقتصادی.

- ریشه‌کن کردن فقر از راه افزایش درآمدها و فرصتهای شغلی برای کلیه مالزیها بدون توجه به وابستگیهای نژادی و قومی.

برجسته‌ترین جنبه برنامه بالا، توزیع مجدد مالکیت در سطح جامعه بود. در این طرح قرار بود که سهم مالایاییها در سهام و سرمایه شرکتها از دو درصد در سال ۱۹۷۰ به سی درصد در سال ۱۹۹۰ برسد. بین سالهای ۸۴ - ۱۹۷۰ درآمد اکثر خانواده‌های مالایایی افزایش یافت. بر پایه آمار دولت، میزان شیوع فقر از ۴۹/۳ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۱۸/۴ درصد در سال ۱۹۸۴ و ۶/۸ درصد در سال ۱۹۹۷ رسید. نابرابری میان قومیتها نیز کاهش یافت. در سال ۱۹۷۰، شاخص درآمد خانوار چینی‌تبارها در شبه جزیره مالزی ۴۴ درصد و هندی‌تبارها ۵۶ درصد بود اما در سال ۱۹۸۷ این نسبتها به ترتیب به ۶۱ و ۸۱ درصد رسید.

دولت ائتلافی اتحادیه، در پاسخ به شورشهای سال ۱۹۶۹، فضای سیاسی کشور را تنگ‌تر کرد. دولت، قانون اساسی را به منظور محدود کردن موضوعهای قابل بحث در رسانه‌های جمعی و انتقاد از موقعیت ویژه مالایاییها و سلطانه‌ها، حتی در پارلمان که به فعالیت‌های فتنه‌برانگیز تعبیر می‌شد، تغییر داد. در سال ۱۹۷۴، نخست‌وزیر کشور تصمیم گرفت که برخی از احزاب مخالف را به شرط دنباله‌روی از خط مشی ملی اتحاد

مالایا در ازای پستهای بی‌اهمیت وزارتی برای رهبران آن احزاب، در اتحادیه وارد کند.

در زمینه‌های دیوان سالاری، قدرت واحد برنامه‌ریزی اقتصادی که پاره‌ای از اداره نخست‌وزیری بود، به زیان خزانه‌داری، افزایش یافت. دولت قوانین تازه‌ای تصویب کرد که بر پایه آن کنترل دولت بر بخش خصوصی با هدف افزایش مشارکت مالایاییها در امور اقتصادی، زیادت‌تر شد. یکی از جنجالی‌ترین سیاستهای دولت مقرر می‌داشت که حداقل سی درصد سهام شرکتهای غیرمالایایی باید در مالکیت مالایاییها قرار گیرد. این تصمیم سبب شد که بسیاری از شرکتهای غیرمالایایی سهام خود را به زیر قیمت بازار در اختیار مالایاییها قرار دهند.

برنامه نوین اقتصادی و غیرمالایاییها

وضعیت اقتصادی غیرمالایاییها به رغم برنامه نوین شکوفاتر شد. بسیاری، به طور غیرمستقیم از راه رابطه و آشنایی یا استفاده از سرپوشی که فعالیتهای تبعیض‌آمیز قانونی مالایاییها در اختیار آنها می‌گذاشت، از برنامه نوین اقتصادی بهره می‌بردند. اما در میان اکثریت غیرمالایایی، برنامه مزبور شکلی از تبعیض نژادی آشکار ارزیابی می‌شد. بسیاری به خاطر امتیازات نژادی در هراس و مایل بودند بدانند که آیا فرزندان‌شان هیچ‌گاه در ارتباط با خدمات عمومی رفتار برابری خواهند دید؟

سالهای ۱۹۹۰ و رؤیای ۲۰۲۰

برنامه نوین اقتصادی، در سال ۱۹۹۰ به سیاست تازه توسعه که به طور خلاصه رؤیای ۲۰۲۰ نامیده شد، منتهی گردید. این مفهوم در سال ۱۹۹۱ پا گرفت و پیش‌بینی می‌شد که در سال ۲۰۲۰، مالزی به توسعه اقتصادی و اجتماعی «کاملی» دست خواهد یافت. پایه و اساس این توسعه، شامل

صنعتی شدن، سطح زندگی بالا برای همگان و دموکراسی «پخته» و هماهنگی قومی می‌شد.

دولت تازه، سهمیه‌های جمعیتی و اقتصادی تحمیلی برنامه نوین اقتصادی را که به سود مالایاییها تنظیم شده بود، تعدیل کرد. این دولت تلاش کرد تا همکاری قومی را به سود مالزی به عنوان ملت یکپارچه و نه تنها جمعیت مالایایی، تشویق کند. همان‌طور که یک مقام دولتی می‌نوشت:

«نیروی کار برآمده از قومیت‌های گوناگون در ساختمانهای بلند واقع در دولتهای محلی مشغول کار شدند. دولت، سوداگران چینی تبار را محترم شمرد تا سرمایه‌داران تایوانی را به سرمایه‌گذاری در کشور تشویق کند و راههای ورود سرمایه‌گذاران مالزیایی در چین را هموار سازد. همچنین از متخصصان چینی تبار که به خارج مهاجرت کرده بودند دعوت شد تا برای کار در طرح راهرو بزرگ تکنولوژی پیشرفته، معروف به دره سیلی کون کشور بازگردند.»

امید می‌رفت که سیاستهای تازه به انضمام دوره طولانی شکوفایی اقتصادی سالهای ۹۰ - ۱۹۸۰ سبب رفع کدورت میان مالایاییها و غیرمالایاییها شود. اما نابرابری درآمدها در سالهای ۱۹۹۰ گسترش یافت به طوری که در سال ۱۹۹۷، درآمد خانوار چینی تبارها با سرعتی دو برابر خانوارهای مالایایی افزایش نشان می‌داد. با وجود این تفاهم قومی هیچ‌گاه بهتر از سالهای ۹۰ نبود. سپس نوبت به بحران مالی آسیا در اواسط سال ۱۹۹۷ رسید که در نتیجه آن درگیری میان نخست‌وزیر و معاونش به بحران سیاسی در درون دولت مالزی تبدیل شد که منجر به محکومیت برخی از مقامات دولتی به جرم فساد شد.

معاون شکست خورده نخست‌وزیر از پشتیبانی قابل توجهی در میان مالایاییها برخوردار بود. در پی رنجش معاون نخست‌وزیر، حزب اسلامی

مالزی ائتلافی را با حضور حزب اقدام دموکراتیک که در میان چینی تباران فعال بود، تشکیل داد. در انتخابات سال ۱۹۹۹، مخالفان دولت توانستند تعدادی از رأی دهندگان سنتی تشکیلات ملی اتحاد مالایا را جذب کنند. اما بسیاری از چینی تباران و غیرمالایاییها از ترس از حزب اسلامی مالزی به خاطر گرایشهای تندروانه اش، به حزب اقدام دموکراتیک پشت کردند. در نتیجه آرای خویش را به سود دولت، به صندوقهای رأی ریختند و سبب پیروزی نخست وزیر وقت شدند. البته این رویداد تعجب آور بود زیرا این سیاستمدار ناسیونالیست مالایایی، به خاطر سیاستهای میانه‌روانه قومی اش و نیز فضای ترس آلود از بنیادگرایی اسلامی، از پشتیبانی غیرمالایاییها برخوردار می شد.

آخرین سال نخست‌وزیری ماهاتیر

ماهاتیر در آخرین سال نخست‌وزیری اش پیش از بازنشستگی در سال ۲۰۰۲، بیش از آنچه ناظران پیش‌بینی کرده بودند، سازگاری نشان داد و بیشتر قادر شد که بر مشکلات ناشی از درگیری با معاونش فائق آید. وی، به رغم شکافهای عمیق در جامعه مالزی، به سیاست ایجاد همخوانی میان اقوام ادامه داد.

رویداد یازده سپتامبر در نیویورک و واشنگتن، به این شکاف عمق بیشتری بخشید. حتی پیش از رویداد مهم بالا، حزب اسلامی مالزی خواستار ایجاد حکومت اسلامی در آن کشور شده بود اما نخست‌وزیر وقت بر سکولار بودن دولت پافشاری می کرد. اندکی پس از رویداد یازده سپتامبر، ائتلاف مخالفان از هم پاشید. رهبر حزب اقدام دموکراتیک اعلام داشت که «از ندای کسانی که خواستار شهادت‌اند و حاضرند برای ایجاد دولت اسلامی جان خود را از دست بدهند، نگران است.»

ماهاتیر با ایستادگی در برابر تندروی، پشتیبانی غیرمالایاییها را به

دست آورد. بمب‌گذاری در برج بالی از سوی بنیادگرایان اسلامی، تنها شکاف اجتماعی را عمیقتر کرد. بیشتر مسلمانان مخالفت خود را با تندروی نشان دادند اما سیاستهای حزب اسلامی نشان می داد که عده‌ای در آن حزب خواستار خشونت‌اند. جمعیت غیرمسلمان با قاطعیت از ماهاتیر پشتیبانی کرد.

ماهاتیر، در آخرین ماه نخست‌وزیری اش، برنامه‌های گوناگونی را برای کاهش قطبی شدن نژادی و مبارزه با تندروی سیاسی، به ویژه در میان جوانان، به اجرا گذاشت. هدف اصلی طرح مزبور تقویت آموزش همگانی و تضعیف مدارس خصوصی اسلامی به ویژه برای چینیها و تایلها بود به ترتیبی که تمام جوانان از کلیه اقوام بتوانند بیشتر از گذشته، در کنار یکدیگر تحصیل کنند. اختلاط نژادی به نوبه خود می توانست به یکپارچگی ملی کمک کند. این طرح همچنین شامل تهیه ضوابطی برای مدارس خصوصی اسلامی بود که بر باور نخست‌وزیر، به زادگاه افراطی‌گرایی تبدیل شده بود.

گرچه پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر و بمب‌گذاری بالی، تندروی اسلامی به مسئله جدیتر و روشنتری تبدیل شده بود، با وجود این، تنشهای نژادی حاصل از وضعیت اقتصادی همچنان باقی می ماند. در شورشهای سال ۲۰۰۱، میان هندیها و مالایاییها در حاشیه فقیرنشین کوالالامپور، فقر شهری عامل اصلی بود. در این زدوخوردها شش نفر هندی که بالاترین تعداد کشته شده‌ها پس از شورش ۱۹۶۹ بود، به قتل رسیدند.

نتیجه

مشکلترین مسائل قومی در مالزی از دوران استعمار انگلیس بر جای مانده است. انگلیسیها، مهاجران چینی و آسیایی را به این کشور آوردند.

از آنجا که سطح درآمد مهاجران از اهالی محلی مالایا بیشتر بود، پس از گذشت زمان، تنشهای قومی را به ویژه در میان مالایاییها و غیرمالایاییها به دنبال آورد. جدیدترین شورشهای نژادی در ماه می سال ۱۹۶۹، شکاف عمیق در جامعه مالزی را نشان داد.

بی شک سیاستهای فرقه‌ای و قومی بر سیاستهای طبقاتی حاکم بود. درحالی که با اجرای برنامه نوین اقتصادی، سطح درآمد مطلق محرومان مالایایی بهبود یافت، این دستاورد با اتخاذ سیاستهای دولتی که هدف اصلی اش ایجاد سرمایه‌داران نخبه مالایایی بود، حاصل شد. استفاده از سیاستهای سهمیه‌بندی که تنها بر پایه قومیت و نه طبقه، طرح‌ریزی شده بود، سبب سرخوردگی زیاد و کاهش سطح اعتماد، بین مالایاییها و غیرمالایاییها شد. برنامه اقتصادی مزبور به جای گسترش آگاهی ملی و هویت یگانه در میان کلیه مالزیها، شکاف قومی را در کشور عمیقتر کرد.

در سالهای ۱۹۹۰، ملی‌گرایان کوشیدند مسائل روشنی را حل کنند اما بحران اقتصادی در شروع سال ۱۹۹۷، تلاشهای شان را کم‌اثر کرد. پس از رویداد یازده سپتامبر و بمب‌گذاری بالی، توجه به مبارزه با تندروی اسلامی سبب قطب‌بندی نژادی شد. می‌توان انتظار داشت که مسائل قومی در آینده نیز دولت را با چالش روبه‌رو کند.

عضوگیری اتحادیه اروپا و چرخش در سیاستهای اروپای مرکزی در رابطه با اقلیتها^۱

نگارنده: پیتر ورمیش^۲

برای ارزیابی تأثیر فشارهای اتحادیه اروپا به منظور پذیرش سیاستهای نوین در رابطه با اقلیتها در کشورهای متقاضی عضویت در این اتحادیه (به ویژه در اروپای مرکزی)، برنامه‌ها و اسناد سیاسی دولت‌های مجارستان، جمهوری چک و لهستان بررسی شده است. این کشورها بر این پایه انتخاب شده‌اند که شرایط مشابهی را در زمینه اقلیتها دارا هستند (کمتر از ده درصد جمعیت هر یک را، اقلیت‌های قومی تشکیل می‌دهند). براساس سرشماری سال ۲۰۰۱، تنها حدود سه درصد شهروندان مجار هویت خویش را متعلق به سیزده اقلیت به رسمیت شناخته شده اعلام کرده‌اند. در سرشماری سال ۲۰۰۱ جمهوری چک، تنها حدود ده درصد جمعیت،

1. "EU Enlargement and Minority Rights Policies in Central Europe: Explaining Policy Shifts in the Czech Republic, Hungary and Poland". Peter Vermeersch, University of Leuven (KU Leuven), Belgium, Issue 1/2003 http://www.ecmi.de/jemie/download/focus1.2003_Vermeersch.pdf

۲. نگارنده عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی در دانشگاه لوون در بلژیک است. م.

هویت غیرچک داشته‌اند. در کشور لهستان، برای اولین بار در سرشماری سال ۲۰۰۲ به شهروندان لهستانی اجازه داده شد که هویت قومی خود را اعلام کنند. با وجودی که نتایج این آمار تا زمان نوشتن این رساله در دست نبوده است، اما پیش‌بینی می‌شود که حدود یک میلیون از مردم لهستان (یعنی حدود دو تا سه درصد جمعیت کشور) به اقلیتهای قومی تعلق داشته‌اند. گزارشهای کمیسیون اروپا درباره روند گسترش دموکراسی در هر سه کشور رضایت‌بخش بوده است و کاندید شدنشان بر خلاف کشور اسلواک هیچ‌گاه مورد تردید قرار نگرفته است. هر سه کشور عضو «تشکیلات همکاری و امنیتی شورای اروپا» هستند و چارچوب میثاق پشتیبانی از حقوق اقلیتهای را به انضمام اسناد بین‌المللی دیگری در این زمینه امضا کرده‌اند.

حال باید پرسید که چگونه سیاستهای پشتیبانی از حقوق اقلیتهای در این سه کشور، در طی سالهای نود تغییر کرده و عوامل مهم آن چه بوده‌اند.

مجارستان

مجارستان نمونه‌ای از کشورهایی است که در مدت کوتاهی به‌طور روزافزون، سیاست پشتیبانی از اقلیتهای را برگزیده است. در واقع، این کشور در تنظیم حقوق دسته‌جمعی اقلیتهای بیشتر از هر کشوری تلاش کرده است. این رویداد برجسته‌ای است و لازم است که در جزئیات آن کاوش کنیم. تدوین نیازهای گروهی اقلیتهای در نیمه دهه هشتاد در زمانی که دولت روند دگرگونی اقتصادی و سیاسی را آغاز کرده بود، توجیه قانونی یافت. اولین تغییر اساسی زمانی صورت گرفت که دولت، لایحه حقوق تشکیل سازمانها و اجتماعات را در سال ۹ - ۱۹۸۸ ارائه داد. افزون بر این، به دنبال اصلاح قانون اساسی در اکتبر سال ۱۹۸۹، اقلیتهای به حقوق فرهنگی، زبانی و مذهبی دست یافتند.

در ماده ۶۸ که در سال ۱۹۹۰ به قانون اساسی افزوده شد، قید گردید که اقوام و اقلیتهای ملی که در جمهوری مجارستان زندگی می‌کنند «بخشی از کشور» را معرفی می‌کنند. مهمتر آنکه، این ماده تصریح می‌کند که نمایندگی سیاسی اقلیتهای ملی و قومی باید به رسمیت شناخته و تضمین شود و «حق تشکیل دولتهای محلی و سازمانهای ملی برای خودگردانی» را به رسمیت می‌شناسد. همچنین بر پایه ماده‌ای از قانون اساسی جدید، گروه کار حقوق اقلیتهای ملی و قومی، مجلس را موظف می‌کرد که به یاری شهروندان اقلیت که حقوقشان مورد تجاوز قرار گرفته است، بشتابند.

با وجودی که هنوز نمی‌توان این کشور را بهشت اقلیتهای نامید اما تغییرات حاصله نشان می‌داد که مجارستان مصمم است که سیاست «چندگونگی فرهنگی» را دنبال کند. هدف این بود که حقوق ویژه‌ای، به گروههایی که خود را از نظر فرهنگی متفاوت می‌دانستند، داده شود. تأکید بر تنوع‌گرایی، ادامه منطقی گرایش سیاسی‌ای بود که در سالهای هشتاد با مخالفت کامل با موضع مارکسیسم لنینیسم درباره اقلیتهای، شکل گرفته بود. در سال ۱۹۸۹ بر پایه این باور که هویت قومی به‌طور تفکیک‌ناپذیر مسئله‌ای فرهنگی است، نه تنها بر توقف سیاست یکسان‌سازی اقلیتهای تأکید می‌شد بلکه اصرار بر این بود که از فرهنگ و آداب و رسومشان پشتیبانی به عمل آید. این بدان معنی بود که از سرکوب زبانهای اقلیتهای باید پرهیز کرد و آنها را پرورش داد. در این شرایط به دنبال تغییراتی که در قانون اساسی ایجاد شد، اولین گام در سال ۱۹۹۳، برای تنظیم قوانین مربوط به آزادی عمل فرهنگی اقلیتهای در غالب «قانون اقلیتهای» برداشته شد.

چه عواملی سبب شد که تحولات بالا صورت پذیرد؟ بی‌شک شرایط جهانی را نباید از یاد برد. در سالهای هشتاد، هنگام تهیه «قانون اقلیتهای»،

گفت‌وگو بر روی این حقوق به نگرانیهای سیاست خارجی پیوند خورد. مجارستان خواستار پشتیبانی از اقلیتهای کولی در کشورهای همجوار شد. بدین جهت سروسامان دادن به گروههای قومی داخلی می‌توانست به عنوان توجیه اخلاقی موضع این کشور مبنی بر پشتیبانی از گروههای یادشده در کشورهای همسایه یعنی رومانی، اسلواکی، اوکراین و یوگسلاوی به حساب آید. در آخرین گونه «قانون اقلیتها»، به این موضوع اشاره شده بود:

«همزیستی صلح‌آمیز اقلیتهای ملی و قومی با ملت اکثریت، بخشی از امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود.»

بدین ترتیب سیاستمداران، در پایان سالهای هشتاد تلاش می‌کردند که حقوق اقلیتها را در کشوری که از نظر قومیت نسبتاً همگون است و تنها دارای گروههای اقلیت کوچک و پراکنده‌ای است که تحت فشارهای سهمگین یکسان‌سازی رژیم پیشین قرار گرفته بود، تأمین کنند. عنصر اصلی «قانون اقلیتها» تنظیم شرطهایی بود که در قانون اساسی در نظر گرفته شده بود از جمله تشکیل ارگانهایی که نمایندگی سیاسی اقلیتها را بر عهده گیرد و سازمانهای محلی و ملی خودگردانی‌شان را تحقق بخشد....

با این حال «قانون اقلیتها» نتوانست حقوق کامل در نظر گرفته شده در قانون اساسی را عملی سازد. مسئله لاینحل، نحوه نمایندگی اقلیتها در پارلمان بود. سیاستگذاران باور داشتند که برای حمایت از گروهها، باید حقوق ویژه‌ای از جمله در مجلس قانونگذاری، در نظر گرفته شود. نمایندگان اقلیتها ابراز می‌داشتند که حقوق خودگردانی، به تنهایی، شرط لازم را برای نمایندگی دائمی و مطمئن آنان فراهم نمی‌سازد. از این‌رو خواستار تصویب قوانین بیشتری در این مورد شدند. اما تا به امروز این گفت‌وگوها به واسطه مشکلات عملی، بدون نتیجه در جریان است.

مشکل اصلی، میزان غیرمتناسب بودن تعداد نمایندگان اقلیت نسبت به جمعیت آنان است به ترتیبی که مشارکت مؤثر گروه بزرگ کولیاها و گروههای کوچکتر اقلیت را در دستگاه قانونگذاری کشور میسر سازد. عامل دومی که سبب تنظیم و گسترش قوانین اقلیتها شد، موقعیت گروه بزرگ کولیاها در مجارستان بود. اهمیت این موضوع زمانی روشن شد که در مقطع بین سالهای ۲۰۰۱ - ۱۹۹۵ توجه قانونگذاران عمدتاً بر روی گروه کولیاها تمرکز یافته بود. گزارش دولت سوسیال لیبرال هورون بر این باور بود که نظام خودمختاری اقلیتها پیش از هر چیز برای تشویق ادغام کولیاها در جامعه تهیه شده است. همزمان تأکید می‌شد که موضوع ادغام کولیاها در جامعه، برای رفاه اقتصادی و اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است....

همان‌طور که معاون نخست‌وزیر وقت در سال ۱۹۹۹ بیان داشت، موقعیت کولیاها از جنبه‌های بسیاری با اقلیتهای دیگر متفاوت است. مشکلات آنان تنها در زبان و ویژگیهای فرهنگی خلاصه نمی‌شود و در چارچوب «قانون اقلیتها» قابل حل نیست. از این رو لازم است اقدامات دیگری از سوی دولت مرکزی و محلی صورت گیرد.

در سال ۱۹۹۰ راه‌حلهای تازه‌ای برای بهبود شرایط کولیاها پذیرفته شد. در سالهای ۸ - ۱۹۹۶ توجه دولت هورن بیشتر بر موضوع کولیاها به عنوان «محرمان جامعه» متمرکز شده بود و با روی کار آمدن دولت راستگرا نیز این موضوع حداقل در گفتار تغییر نکرد. دولت تازه از یک سو اصرار داشت که با موضوع اقلیتها باید به عنوان پشتیبانی از چندگونگی فرهنگی برخورد کرد. از سوی دیگر این دولت، «ادغام اجتماعی کولیاها» را به عنوان مسئله «دوجانبه سیاست اجتماعی و اقلیتی» می‌دید. در برنامه دولت، به موضوع کولیاها به طور مستقیم برخورد نشده بود بلکه تنها در یک بند تحت عنوان «آنهايي که نیاز به کمک دارند» اشاره

شده بود. ادامه رهیافت دولت سوسیال لیبرال نشان داد که ائتلاف گسترده‌ای از احزاب سیاسی، بر نحوه برخورد با مشکلات کولیه‌ها توافق داشتند. دولتمردان مجار از آن به عنوان توافق عمومی یاد می‌کنند.

جمهوری چک

سیاستگذاری برای بهبود شرایط اقلیتها در جمهوری چک، با این روند در کشور مجارستان کاملاً تفاوت داشت. در فاصله میان ۹۲-۱۹۹۸ سیاست چکسلواکی در ارتباط با اقلیتها بر پایه محتویات سندی به نام «اصول مدنی»، استوار بود. این بدان مفهوم بود که دولت چکسلواکی به دنبال حفظ جایگاهی یکسان برای کلیه شهروندان، بی توجه به وابستگی قومی آنان است. در این کشور، ویژگی قومی جزء موضوعات خصوصی به حساب می‌آمد.

بر خلاف تدوین سیاستهای قومی در مجارستان که در ابتدای سالهای ۹۰ آغاز شد، دولت چک در این مقطع زمانی، آزادی عمل فرهنگی را به اقلیتها اعطا نمی‌کرد. این بدین مفهوم نبود که دولت اقلیتها را به رسمیت نمی‌شناخت. اما این شناسایی بر پایه الگویی بود که برای کلیه شهروندان بدون در نظر گرفتن وابستگی قومی آنان، حقوق یکسانی را در نظر می‌گرفت. در واقع هویت قومی افراد به عنوان عنصری باارزش و جدایی‌ناپذیر از زندگی خصوصی قلمداد می‌شد. به همین دلیل، به رسمیت شناختن چندگونگی قومی به عنوان پایه‌ای برای اعطای حقوق ویژه محسوب نمی‌شد. در این کشور، منشور حقوق و آزادیهای اساسی که در سال ۱۹۹۱ تصویب شد و برای تک تک شهروندان حق تصمیم‌گیری در مورد هویت قومی (ملیت) و عضویت در سازمانهای قومی را به رسمیت می‌شناخت، از حقوق شهروندان پشتیبانی می‌کرد. براساس این سند، دفاع از حقوق اقلیتها از راه پشتیبانی از حقوق مدنی،

سیاسی و انسانی کلیه شهروندان چکسلواکی تأمین می‌شد و برای تضمین این حقوق، به تأمین حقوق ویژه و اقدامات معافیتی نیازی نبود.

این کشور در سال ۱۹۹۱ به منظور بهبود بخشیدن به وضعیت نگران‌کننده کولیه‌ها اصول تازه‌ای را که در سند «اصول مدنی دولت جمهوری فدرال چکسلواکی در مورد اقلیتها» بازتاب یافته بود، پذیرفت. این سند سیاست کلی قومی دولت را دگرگون ساخت و تنها هدفش ادامه سیاست ایجاد شرایط اقتصادی و اجتماعی برابر برای همگان بود. اما با رویکرد رژیم کمونیستی که یکسان‌سازی کولیه‌ها در جامعه را پیشه کرده بود، تفاوت داشت....

تصویب‌نامه دولت در سال ۱۹۹۱ تحول هویت کولیه‌ها را به عنوان عنصر اساسی برابرسازی موقعیت آنان با مابقی جامعه تشویق کرد. قانون اساسی تازه چک که در سال ۱۹۹۲ تصویب شد حقوق آزادی شهروندان از جمله اقلیتها را که در منشور حقوق اساسی و آزادیها تصریح شده بود، مورد تأیید قرار داد. منشور مزبور به بخشی از قانون اساسی جمهوری چک در سال ۱۹۹۳ تبدیل شد.

مفهوم این تحول دقیقاً زمانی روشن شد که در سال ۱۹۹۴ شورای تازه‌ای برای پروراندن زندگی فرهنگی اقلیتهای به رسمیت شناخته شده ملی تشکیل شد. در این نهاد دولتی نمایندگان از اقلیتهای ملی (مگی‌یار، آلمانی، لهستانی، کولی، اسلواک و اوکراینی) که پیش از این در تشکلهای مشهور اقلیتها فعال بودند در کنار نمایندگان از مجلس، وزارتخانه‌ها و دفتر رئیس‌جمهور گرد آمدند. این نهاد، نقش مشاور دولت را در زمینه مسائل اقلیتها به عهده گرفت. این شورا، گزارشهایی درباره موقعیت فرهنگی اقلیتها تهیه کرد و پیشنهادهای را برای بهبود وضعیت آنان ارائه داد.

همان‌طور که در مجارستان روی داد، یکی از عوامل مهم در تحول

سیاست قومی سالهای نود، شرایط اقلیت کولی بود. در سال ۱۹۹۷، رئیس شورای ملیتها در دولت راست‌میانه، گروهی از کارشناسان را مأمور ساخت که با توجه به موضوعات مطرح شده از سوی نمایندگان کولیاها در شورا، گزارشی درباره شرایط این اقلیت در جمهوری چک تهیه نماید. با توجه به بحث‌برانگیز بودن تعداد زیاد متقاضیان پناهندگی کولی در کشورهای دیگر، این موضوع حساسیت شورای مزبور را برانگیخت. همچنین پس از آنکه کشورهای گوناگون (از جمله انگلیس و کانادا) به تعداد روزافزون متقاضیان کولی پناهنده اعتراض کردند، پرداختن به مشکلات این گروه، در دستور روز دولت قرار گرفت.

ابتکارات تازه در زمینه بهبود شرایط کولیاها، بر سیاست کلی دولت، مبنی بر تأمین حقوق ابتدایی شهروندی کلیه افراد جامعه بدون اشاره به قومیت، تأثیری نداشت. بر پایه سند «اصول مدنی» به اعضای اقلیتهای ملی حقوق ویژه‌ای تعلق نمی‌گرفت، اما قاطعانه تصریح می‌شد که به منظور ادغام اجتماعی «یک گروه» ویژه لازم است اقدامات مقتضی به عمل آید. شورا تصریح می‌کرد که تجربه عملی و ارزیابیها نشان می‌دهد که برخی از مسائل اقلیت کولی از مشکلات اقلیتهای دیگر متمایز است. از این رو به رویکردی ویژه نیاز است.

در پایان قرن گذشته دید تازه‌ای از سیاست کلی اقلیتها که جنبه‌های تنوع‌گرایی فرهنگی بیشتری داشت، به تدریج نمایان شد. سیاست تازه دولت بر این بود که اعضای گروههای اقلیت ملی را به توسعه هویت‌شان تشویق و در زمینه‌های فرهنگی و زبانی حقوق ویژه‌ای را به آنان واگذار کند. در سال ۲۰۰۱ مجلس جمهوری چک، قانونی را به تصویب رساند که با حفظ چارچوب سند «اصول مدنی»، رویکردهای فعالی را برای پشتیبانی از فرهنگ اقلیتها در زندگی عمومی می‌پذیرفت، بدون آنکه حقوق خودگردانی و آزادی عمل فرهنگی آنان را به رسمیت بشناسد.

دولت جمهوری چک، بر خلاف مجارستان و دولت اسلواک، از امضای «منشور اروپا برای زبانهای مناطق و اقلیتها» خودداری کرد، اما به خاطر شرایط اقتصادی - اجتماعی ویژه کولیاها، رفتار ویژه‌ای را در ارتباط با این اقلیت اتخاذ نمود.

لهستان

سیاست دولت کمونیستی لهستان در رابطه با اقلیتها (همچون مجارستان و چکسلواکی) به‌طور کلی بر پایه یکسان‌سازی آنان در جامعه و اعطای امکانات محدود به منظور حفظ سنتهای اساسی‌شان از طریق سازمانهای رسمی، شکل گرفته بود. در اینجا یک عامل مهم تاریخی سبب شد که دولت لهستان، تفاوتهای قومیتی را کاهش دهد. به دنبال اشغال این کشور از سوی نازیها، تغییر مرزها و انتقال گروههای جمعیتی که پس از جنگ روی داد، این کشور از نظر قومی بیشتر از گذشته همگن شد. همگنی قومی به عنوان یکی از دستاوردهای مهم دولت تازه به حساب می‌آمد. رهبران کمونیست مایل نبودند که تغییر مرزها را که در زمان جنگ روی داده بود، مورد پرسش قرار دهند. در باور اینان، به منظور رسیدن به ثبات منطقه‌ای لازم بود که گروههای داخلی از احساس هم‌قوم بودن با جمعیت کشورهای همجوار بپرهیزند.

این دیدگاه در پایان سالهای ۱۹۸۰ تغییر کرد. در سال ۱۹۸۹ پایه‌های رویکرد تازه نسبت به اقلیتها ریخته شده بود. لخ والسا و نخست‌وزیر کشور تأکید کردند که اقلیتهای قومی باید احساس کنند که لهستان خانه آنهاست و زبان و فرهنگ‌شان مورد پشتیبانی است.

این تغییر مهمی در موضع دولت نسبت به اقلیتها بود اما عوامل بین‌المللی و ژئوپلیتیک نیز در سیاست‌سازی برای اقلیتها نقش مهمی بازی کرد. به رسمیت شناختن ناگهانی هویت اقلیتها، در رابطه با

سیاستهای بین‌المللی قابل تشریح است. سیاستمداران با امید تقلیل یا پایان دادن به کشمکشهای مرزی، بیشتر از دولتمردان کمونیست برای به رسمیت شناختن اقلیتها تمایل نشان دادند. پایان کمونیسم به مفهوم اولین و مهمترین تأیید نمادین حقوق اقلیتها بود که در تصویب تعدادی قانون و تشکیل چند نهاد بازتاب یافت. در سال ۱۹۸۹، کمیته‌ای برای بررسی قومیت و مسائل اقلیتهای ملی، آزادی تشکل در سازمانهای قومی را تفویض کرد. در فاصله بین سالهای ۹۳ - ۱۹۹۱ قوانین تازه‌ای، شرکت تشکلهای قومی را در انتخابات، آسانتر ساخت. افزون بر این، قانون آموزش و پرورش سال ۱۹۹۱ و سند سال ۱۹۹۲ تهیه شده از سوی وزیر این وزارتخانه، دولت را بر آن داشت که امکان یادگیری زبان مادری را برای کودکان اقلیتها فراهم سازد.

در سالهای پس از آن، سیاست تازه‌ای برای رفع تبعیض علیه اقلیتها اتخاذ نشد. در بیشتر دهه نود، دولتمردان لهستانی آشکارا به تصویب قوانین تازه‌ای که از حقوق اقلیتها پشتیبانی کند، بی‌علاقه بودند. دولت لهستان تا آن زمان، برخلاف مجارستان و جمهوری چک، هیچ‌گونه قانونی که راه و رسم و شیوه دفاع از حقوق اقوام و اقلیتها را روشن کند، تصویب نکرده بود.

با این حال، بر پایه دو گواه موجود، در پایان دهه نود، فشارهای داخلی به منظور اتخاذ سیاستهای تازه، تأثیرات روبه‌رشدی بر سیاستهای داخلی برجای گذاشت. ابتدا در سال ۱۹۹۸، کمیته بررسی قومیت و اقلیتهای ملی پیش‌نویس قانونی را تهیه کرد که هنوز تحت بررسی است. پیش‌نویس مزبور نه تنها تبعیض و یکسان‌سازی اقلیتها در جامعه را ممنوع می‌ساخت بلکه اشکالی از سیاست سهمیه‌بندی شغلی و آموزشی را برای پیشگیری از تبعیض به کار می‌گرفت. این پیش‌نویس، شورای امور اقلیتهای ملی را مسئول اجرای سیاستهای دولت در رابطه با اقلیتها

می‌خواند و رسمی کردن زبانهای محلی را در مناطقی که جمعیت اقلیتها قابل توجه است، امکان‌پذیر می‌کرد. در سال ۲۰۰۲ دولت از پذیرش این پیش‌نویس خودداری کرد، هرچند پذیرفت که پیشنهاد مزبور با چارچوب عهدنامه امضا شده از طرف دولت لهستان همخوانی دارد. دولت بر این باور بود که پیشنهاد بالا دارای نارسایی‌هایی است. از جمله معیار عضویت گروههای قومی و اقلیتهای ملی در این پیشنهاد مشخص نشده است یا شرایط شهرهایی که به کار بردن زبانهای محلی را مجاز می‌شمرند، کاملاً مشخص نشده است. همچنین، دولت از این که تشکیلات مجزای آموزشی برای کودکان اقلیتها می‌تواند آنان را از آموزش همگانی جامعه منزوی کند، نگران بود.

دوم، بر خلاف تردید دولت لهستان در ارتباط با تصویب و اجرای قوانین پیشرو به سود کلیه اقلیتها، این دولت به طرح برنامه‌ای که حل مسائل اقلیت کوچک کولی را در مد نظر داشت، توجه بیشتری نشان داد. در سال ۲۰۰۱، دولت طرحی را که از سوی وزارت کشور برای حل مشکلات کولیا در ایالت ماتوپولسکا تهیه شده بود، پذیرفت. این طرح در نظر داشت که آگاهی همگانی را درباره هویت کولیا افزایش دهد و هزینه برنامه‌هایی را که برای افزایش وجهه کولیا در جامعه صورت می‌گرفت، پردازد. افزون بر این، هدف این طرح افزایش اشتغال کولیا در جامعه، افزایش مشارکت‌شان در آموزش عمومی، بهبود مسکن و بهداشت و امنیت آنان را هدف قرار داده بود. بر پایه گزارش دولت، طرح بالا تنها اولین گامهایی بود که برای خارج ساختن کولیا از زندگی حاشیهای برداشته می‌شد. البته هنوز، در زمان نوشتن این مقاله، اجرای این طرح به یک منطقه محدود می‌شد. با این حال، هدف این بود که طرح مزبور پس از آزمایش در یک منطقه، در سطح ملی به مورد اجرا گذاشته شود.

پیوستن به جامعه اروپا و سیاستهای داخلی

در رابطه با حقوق اقلیتها

تا چه میزان تغییرات قانونی در زمینه حقوق اقلیتها، با فشارهای جامعه اروپا به منظور همگون کردن قوانین کشورهای متقاضی با قوانین این جامعه، ارتباط داشته است؟ ارزیابی تأثیرات مشروط کردن عضویت در این جامعه، کار ساده‌ای نیست زیرا در این روند، آزادی عمل زیادی از جمله تصمیم‌گیری درباره چگونگی و میزان پذیرش معیارهای عضویت، به متقاضیان داده شده است. افزون بر این، در مورد حداقل همگونی با این معیارها نیز سکوت شده است.

به‌رغم مشکلات ارزیابی تأثیرات مبهم جامعه اروپا بر سیاستهای داخلی متقاضیان، می‌توان از بررسی اسناد سیاسی دو نتیجه گرفت. یکم، سیاست مشروط بودن پذیرش به جامعه اروپا، حداقل سبب انتقال محدودی از سیاستهای این جامعه به کشورهای دیگر شده است. شواهد موجود نشان می‌دهد که برقراری پیش‌شرطهای جامعه اروپا برای پشتیبانی از حقوق اقلیتها سبب تصویب اسناد و قوانین تازه در کشورهای متقاضی عضویت شده است... در واقع بیشتر اسناد مربوط به حقوق اقلیتها پس از انتشار برنامه سال ۲۰۰۰ کمیسیون اروپا در سه کشور مورد مطالعه، صادر شده است. این بدان مفهوم است که اسناد مزبور پاسخی به درخواست کمیسیون اروپاست که نقش نظارتی را به عهده دارد. تأثیرات موشکافی دقیق کمیسیون اروپا بر رفتار دولتهای متقاضی، در افزایش ناگهانی شماره اسناد سیاسی در رابطه با شرایط کولپها در نیمه دوم سالهای نود، آشکارتر شد. حتی در اولین گزارش کمیسیون، به نارساییهای شرایط کولپها در اروپای مرکزی تأکید شده بود... در سالهای اخیر هر سه کشور، اقداماتی را برای بهبود شرایط کولپها به عمل آورده‌اند. نکات عطف شده در این اسناد سیاسی نشان می‌دهد که اقدامات مزبور پاسخ مستقیمی به نظارت‌های کمیسیون و آژانسهای دیگر اروپایی بوده است.

دومین نتیجه‌ای را که می‌توان از ارزیابی اسناد رسمی مربوط به اقلیتها به دست آورد، این است که هرچند گسترش تعداد اعضای جامعه اروپا، عامل مهمی در تحولات سیاسی بوده است اما این تأثیرات در کشورهای گوناگون یکسان نبوده‌اند. اتحادیه اروپا پیش‌شرطهایی را به عنوان معیارهای اخلاقی تعیین نمود اما پذیرش برخی از حقوق اقلیتها، به روشنی ارتباطی با گزینه‌های اخلاقی نداشته است. با توجه به زمان و انتخاب گزینه‌های سیاسی در اروپای مرکزی، چنین برمی‌آید که تغییر سیاست، بیشتر در ارتباط با نیازهای داخلی هر یک از این کشورها و دولتهای عضو اروپا بوده است و نه نیت‌های اخلاقی....

از شواهد موجود چنین برمی‌آید که رابطه نیرومندی میان فشارهای اروپایی و چرخش در سیاستهای کشورهای اروپای مرکزی در ارتباط با اقلیتها، به استثنای زمانی که این سیاستها از نظر داخلی اهمیت داشته است و به اولویتهای امنیتی کشورهای عضو تبدیل شده است، دیده نمی‌شود. به‌طور نمونه، برخورد به مسئله کولپها از این گونه است. به‌طور خلاصه پیش‌شرطهای عمومی سیاسی اروپا، به واسطه نگرانیهای سیاسی برخی از کشورها، جهتدار بوده است. در نیمه دوم سالهای نود، کشورهای عضو هرچه بیشتر به مقصد پناهندگان کولی تبدیل شدند. برنامه‌های سیاسی دو کشور لهستان و جمهوری چک در رابطه با کولپها به خوبی نشان می‌داد که دو کشور متقاضی عضویت در اتحادیه، به خوبی دریافته‌اند که تقاضاهای اروپا کاملاً به ترس‌شان از هجوم پناهندگان به کشورهای عضو مربوط است....

نتیجه

هدف این مقاله این بود که امکان رابطه بین فشارهای اروپاییان و تغییر سیاست کشورهای اروپای مرکزی در ارتباط با اقلیتها را کشف کند.

مدارکی که برای نوشتن این مقاله به کار برده شده است این رابطه را تا حدودی تأیید می‌کند. کشورهای اروپای مرکزی بدون تردید سیاستهایی را به سود اقلیتها اتخاذ کرده‌اند و در اسناد سیاسی شان به درخواست کمیسیون اروپا به عنوان عوامل مهم تغییر، عطف می‌کنند. با وجود این باید افزود که در این زمینه سیاستی از غرب به شرق اروپا صادر نشده است. در این رابطه باید به سه نشانه اشاره نمود:

یکم، این حکمی گمراه کننده است که اشاعه حقوق سیاسی اقلیتها را در اروپا به عنوان الگوی سیاسی غرب برای پشتیبانی از اقلیتها در جامعه اروپا بدانیم. زیرا در واقع الگوی سیاسی غربی در این زمینه یافت نمی‌شود و سیاست تک تک اعضا در مورد اقلیتها از چندگونگی زیادی برخوردار است. خواسته‌های اروپاییان از اعضای آینده این اتحادیه را سیاستهای مطلوب نامیده‌اند. از آنجایی که چنین تقاضاهایی شامل اعضای فعلی این اتحادیه نمی‌شود، این خواسته‌ها مبهم و قابل تفسیر جلوه می‌کنند.

دوم، عضویت در بازار مشترک، محرک اصلی کشورهای اروپای مرکزی برای بهبود شرایط اقلیتهاشان نبوده است. اتخاذ سیاستهای حمایتی به سود اقلیتها را می‌توان در نیازهای تک تک این کشورها جست‌وجو کرد. روشنترین نمونه، کشور مجارستان است. با وجودی که این کشور پشتیبانی از اقلیتها را به عنوان عنصر اصلی سیاست بازگشت به اروپا قلمداد کرده است، این تصمیم دلایل مهم استراتژیک منطقه‌ای داشته است.

سوم، هیچ‌گونه نشانه‌ای مبنی بر این که اتحادیه اروپا مروج ضوابط پشتیبانی از اقلیتها در اروپا بوده است در دست نیست. چنانچه فواید این پشتیبانی مورد بحث اعضا و غیراعضا بوده است. واقعیت در این است که اعضا، این اتحادیه را در جهتایی که منافع آنها را تأمین می‌کرده است

هدایت کرده‌اند. برای نمونه، چرخش ناگهانی از سیاستهایی که اقلیتها را متمرکز در یک منطقه را هدف قرار داده بود، به مسئله کولیها نشان می‌داد که نگرانی اتحادیه از مناطقی که در زدوخورد به سر می‌برند به مناطقی که پناهنده تولید می‌کنند انتقال یافته است.

این مقاله فواید بررسی سیاستهای مربوط به حقوق اقلیتها را با توجه به رویکردی که بر تأثیرات نیازهای عمل‌گرایانه و نگرانیهای امنیتی تأکید دارد، بر ملا می‌سازد. به عبارت دیگر، اگر هدف مان برداشت بهتری از گزینه‌های سیاسی عملی در جامعه اروپاست، بهتر است که هرچه بیشتر پرسشهای مربوط به اقلیتها را از دیدگاه روابط بین‌المللی، با توجه به تأثیرات فشارهای بیرونی، تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای و طبیعت در حال تغییر دولتها بررسی کنیم.